

## هزاره‌های افغانستان؛ تبارشناسی و پراکندگی جمعیتی

حسین عبدلی\*

### چکیده

هزاره‌ها پس از پشتون‌ها و تاجیک‌ها، سومین جمعیت قومی افغانستان را تشکیل می‌دهند. آن‌ها عمدتاً در نواحی کوهستانی مرکزی افغانستان که هزارجات یا هزارستان نامیده می‌شود، زندگی می‌کنند. زبان هزاره‌ها فارسی با گویش هزارگی است و مذهب غالب این قوم شیعه است. در مورد منشاء هزاره‌ها نظریه‌های متفاوتی وجود دارد؛ برخی از محققان آنان را مردمان بومی هزارستان می‌دانند که قرن‌ها در این منطقه زیسته‌اند. عده‌ای دیگر با توجه به شواهد زبان‌شناختی و ویژگی‌های جسمانی، هزاره‌ها را مغول‌تبار می‌دانند. اما وجود درگیری‌های متعدد و مهاجرت‌های وسیع، عده‌ای را به پیدایش نظریه اختلاط اقوام و امتزاج افراد معتقد نموده است. آنچه تبارشناسی هزاره‌ها را دشوار می‌نماید، تلاش اقلیت محروم هزاره برای کسب هویتی هرچند ساختگی و غیرواقعی برای خویش است تا از این رهاورد بتوانند به تعاملی سازنده با سایر اقوام افغانستان و جایگاهی مناسب در ساختار قدرت دست یابند.

مقاله پیش رو، به واکاوی ویژگی‌های قومی هزاره‌ها و پراکندگی جمعیتی ایشان در افغانستان می‌پردازد.

**کلید واژه‌ها:** هزاره‌ها، افغانستان، تبارشناسی، ویژگی‌های جمعیتی

---

\* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهرری، ایران.

## مقدمه

هزاره‌ها یکی از بزرگ‌ترین اقوام افغانستان به‌شمار می‌آیند که عمدتاً در «هزاره‌جات» یا «بربرستان» ساکنند. به‌رغم آن‌چه برخی از منابع، آن‌ها را به‌عنوان دومین گروه بزرگ قومی افغانستان معرفی می‌کنند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۳) اما بنا بر آمار، آنان بعد از پشتون‌ها و تاجیک‌ها سومین جمعیت قومی این کشور را تشکیل می‌دهند. (علی‌آبادی، ۱۳۸۲: ۱۰) هزاره‌ها در مناطق مرکزی افغانستان، در دامن کوه‌ها و ارتفاعات سر به فلک کشیده هندوکش (کوه‌های بابا)، جایی که هزاره‌جات یا هزارستان نامیده می‌شود، به سر می‌برند. هزارستان اگرچه عنوانی است با سابقه تاریخی اندک، اما به یقین نامی جدیدتر از افغانستان نمی‌باشد. لازم به ذکر است که سابقه تاریخی افغانستان که با دخالت و تلاش انگلیسی‌ها پدید آمد و به موجب عهدنامه پاریس در سال ۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۷ م از ایران جدا شد، از صدر دوره قاجار فراتر نمی‌رود. (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۶۴)

اکثریت هزاره‌ها شیعه دوازده امامی هستند. آنان بزرگ‌ترین گروه شیعه افغانستان محسوب می‌شوند؛ به طوری که در افغانستان، هزاره را مترادف با شیعه می‌دانند. با این حال عده‌ای از آنان، از جمله هزاره‌های گدی و بغل که در شرق استان بغلان و اطراف کابل زندگی می‌کنند، سنی مذهب هستند. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۸) همچنین عده‌ای از آنان شیعه اسماعیلی می‌باشند.

زبان هزاره‌ها فارسی است که آن‌را با گویش «هزارگی» به کار می‌برند. هزاره‌ها مردمانی شجاع، امانت‌دار و سختکوش هستند. با شروع قرن بیستم و مقارن با سلطنت امان‌الله خان (۱۲۹۸-۱۳۰۷) هزاره‌ها کم‌کم به شهرها مهاجرت نموده، در آنجا و به‌ویژه در کابل، یک قشر زحمتکش شهری را تشکیل دادند. (توال، ۱۳۸۳: ۸۴) آنان بهترین و باکفایت‌ترین کارگران شهری در افغانستان محسوب می‌شوند. هزاره‌های جوانی که به صف هم‌زمان خویش در ارتش پیوسته‌اند، در شجاعت کم‌نظیرند. (خسروشاهی، ۱۳۷۰: ۸۱ و یزدانی، ۱۳۶۸: ۸۱)

## وجه تسمیه

در وجه تسمیه «هزاره»، اتفاق نظری وجود ندارد. برخی از پژوهشگرانی که برای هزاره‌ها تبار مغولی قائلند، آنان را باقی‌مانده دسته‌های هزارنفری لشکر فاتح مغولان در سرزمین افغانستان می‌دانند. (موسوی، ۱۳۷۹: ۴۹-۵۵ و بهمنی‌قاجار، ۱۳۹۲: ۲۳۴) دلایل کافی که ما را متقاعد نماید که نام

هزاره برگرفته از ترجمه واژه «مینگ» یا «مینگان» است، یعنی واژه‌ای که به واحدهای هزار نفری سپاه مغول اطلاق می‌شد، در دست نمی‌باشد.

شاید واژه هزاره، از نام محل سکونت این قوم اخذ شده باشد. در نواحی مختلف ایران، ماوراءالنهر و... به اسامی مکان‌هایی برمی‌خوریم که در آن‌ها کلمه هزار به کار رفته است. (باستانی پاریزی، ۱۳۷۰: ۸۰ به بعد) شهر «هزار اسب» از جمله این نام‌هاست که مقدسی و یاقوت به وصف آبادانی آن پرداخته‌اند. لسترنج می‌نویسد: «مقدسی در قرن چهارم گوید هزار اسب تقریباً به اندازه خیوه است و دروازه‌های چوبی دارد با یک خندق. یاقوت که در سال ۶۱۶ ق. در آن شهر بوده است گوید قلعه‌ای محکم و شهری نیکوست، دارای بازارهای بسیار و مردم توانگر و پارچه‌فروشان زیاد و... هزار اسب با خیوه در یک عرض جغرافیایی است ولی از خیوه به ساحل چپ جیحون نزدیک‌تر و نقطه مهمی است و از زمان فتوحات اسلامی تاکنون اسم خود را همچنان بدون تغییر حفظ کرده است.» (لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۷۹) در جامع‌التواریخ از منطقه‌ای به نام «هزار سف» نام برده شده است: «ابوعلی در راه جرجانیه چون به مرحله هزار سف رسید و...» (رشیدالدین فضل‌الله، بی‌تا: ۷۲) «هزاره‌خانه بالا»، «هزاره‌خانه پایین» و «دره هزاره» از توابع شهر پنجهیر (پنجشیر) می‌باشد که در مشرق بخارا واقع است. (مفتاح، ۱۳۷۶: ۱۰-۳۰۸)

همچنین بررسی برخی از متون نشان می‌دهد که واژه «هزاره» به عنوان یک قوم قبل از استیلای مغولان بر هزاره‌جات کاربرد داشته است. ناصر خسرو، شاعر قرن پنجم، در یکی از قصاید خود، از تار هزاره که ظاهراً سازی متفاوت با سایر تارها بوده است چنین یاد می‌کند:

هزاران قول خوب و راست باریک  
ازو یابند چون تار هزاره

(ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۷۱: ۴۶۱)

عبدالحی حبیبی، هوساله یا اوزاله را همان هزاره قلمداد کرده است. هرچند با استدلال زبان‌شناختی و از طریق ریشه‌یابی لغات به نتایجی مشابه با آنچه که وی بدان دست یافته است، نمی‌توان رسید (موسوی، ۱۳۷۹: ۴۸) اما تحقیقات جدید مبین آن است که غزنین امروزی همان «هوسی نه» یا «هوساله» است که هیوان تسونگ، گردشگر چینی معاصر با صدر اسلام، از آن بازدید کرده و به وصف آن پرداخته است. (Hirth Friedrich and Rockhill, 1966: 138-40 & 250)

امروزه ولایت غزنی، بخش بزرگی از هزاره‌جات را تشکیل می‌دهد و اکثر ساکنان آن شیعه مذهب می‌باشند.

بر طبق داستان‌های خیالی، هزاره‌ها خود را آزاد کرده‌اند امام علی (ع) از دست حاکمان جور می‌دانند. به‌موجب یکی از افسانه‌های محلی هزاره، چون سائلی در مدینه از علی بن ابیطالب پولی خواست، امام همراه آن سائل و با طی الارض وارد سرزمین بربرستان شد. سائل طبق قرار قبلی با امام، ایشان را به پادشاه بربرها فروخت و از بابت فروش وی، مقداری زر ستاند. امام برای آزادی خویش از دست پادشاه مذکور به وی سه پیشنهاد ارائه کرد. نخست آن‌که: اژدهای بامیان را از میان بردارد، دوم آن‌که: رودخانه بربرستان را مهار کند و سوم: علی پهلوان عرب را دست‌بسته در پیشگاه پادشاه بربرها حاضر نماید. با قبول پیشنهادات علی (ع) از طرف پادشاه بربرستان، امام به جنگ اژدها رفت و اژدها را هلاک کرد. سپس با قرار دادن قطعه سنگی بزرگ بر رودخانه بامیان، هزار برده‌ای را که مأمور بستن بند بامیان بودند آزاد کرد. آنگاه به حضور شاه بربرستان رفت و با بستن دست‌های خویش فرمود که شرط سوم نیز محقق شد، زیرا من همان علی پهلوان عرب هستم. (شیروانی، بی‌تا: ۱۷۰-۱) به‌موجب همین افسانه، پس از آن‌که شاه بربرستان و بربرها، علی (ع) را شناختند جملگی در شمار شیعیان آن حضرت درآمدند. هزاره‌ها نیز از نسل هزار برده‌ای هستند که مأمور بستن سد بامیان بودند و امام آنان را از بند رها نمود. (موسوی، ۱۳۷۹: ۶۹) به‌موجب افسانه‌ای دیگر که در میان هزاره‌ها شهرت دارد، آنان می‌خواستند تا بر آب عظیم هزارستان سدی احداث کنند اما چون موفق به این کار نشدند، علی (ع) خود را با طی الارض به ایشان رسانید و آن سد را با هزار عمده‌ای که به‌کار گرفت، ساخت. هزاره‌ها آن سد را بند امیر می‌خوانند و خود را آزاد کرده حضرت علی (ع) از رنج و محنت می‌دانند. (شیروانی، بی‌تا: ۱-۱۷۰)

هزاره‌ها خود در وجه تسمیه این نام می‌گویند: «هزاره، عبارت است از هزار قوم» و «هزاره، مردمانی هستند که از هزار راه وارد شدند.» و «از هزاره‌جات، هزار چشمه خوشگوار بیرون آید.» (لعلی، ۱۳۷۲: ۳-۴۲)

### پیشینه تاریخی

سید عسکر موسوی محقق افغانی معتقد است که: «بر اساس اسناد و شواهد، قدیمی‌ترین نام هزاره‌جات، «بربرستان» بوده است. در شاهنامه فردوسی، به بربرستان به‌عنوان یک سلطنت قوی و مستقل در داستان کیکاووس و شاه هماوران اشاره شده است. فردوسی چنین روایت می‌کند که کیکاووس پس از تسخیر مازندران، عزم سفر به توران، چین، مکران و بربرستان می‌کند. از آنجا که فرمانروای بربرستان سر به اطاعت نمی‌نهد، ایرانیان به سرکردگی گودرز به آنجا حمله‌ور شده و

موفق به تسخیر آن می‌گردند. کیکاووس از همین‌جا برای پیوستن به رستم به سوی زابلستان می‌شتابد. کیکاووس دومین شاه سلسله کیانیان در ایران بود. هماوران سرزمینی بود که در غرب ایران قرار داشت و عرب‌ها آن را حمیر می‌نامیدند. توران، نام سلسله‌ای آن سوی آمودریا بود که اکنون جمهوری‌های آسیای مرکزی را تشکیل می‌دهد. مکران، مناطقی در جنوب شرقی پاکستان امروز موسوم به بلوچستان را شامل می‌شد. زابلستان به نواحی شمال بلوچستان، ولایت غزنی در افغانستان مرکزی امروز، اشاره داشت. بدین ترتیب می‌توان حدس زد که بربرستان باید سرزمینی حد فاصل شمال مکران، جنوب بلخ، غرب کابلستان و زابلستان و شرق هرات اشاره داشته باشد، که همان هزاره‌جات امروزی را شامل می‌شود.<sup>۱</sup> (موسوی، ۱۳۷۹: ۶۸)

در بررسی شاهنامه به این نکته پی می‌بریم که در داستان پادشاهی کیکاووس، دو بار از محلی به نام بربر یا بربرستان سخن به میان آمده است. بربرستان اول شهر یا منطقه‌ای در شرق ایران بوده و مراد از بربر دوم، اهالی بلاد شمال آفریقا به جز مصر می‌باشد؛ یعنی مردمی که بین حبشه و زنگ سکنی داشته‌اند. کیکاووس ابتدا برای تنبیه بربرهای یاغی که از پرداخت باج و خراج امتناع ورزیده بودند به سمت مشرق لشکرکشی می‌کند. وی به توران، چین و مکران سفر می‌کند و در همه جا باج و مالیات می‌گیرد. (فردوسی، ۱۳۷۹: ۹-۹۸ و هانزن، ۱۳۷۴: ۲۳)

از ایران بشد تا به توران و چین	گذر کرد از آن پس به مکران زمین
ز مکران شد آراسته چون عروس	برآمد دم نای و بوق و کوس
بپذرفت هر مهتری باژ و ساو	نکرد آزمون گاو با شیر تاو
چنان هم گرازان به بربر شدند	جهانجوی با تاج و افسر شدند
شه بربرستان بیاراست جنگ	کز انبوه ایشان جهان گشت تنگ
سپاهی بیامد ز بربر برزم	که برخاست از لشکر شاه بزم

فردوسی در میان نقل داستان و روایت درگیری دو سپاه، به بعضی از مشخصات جغرافیایی منطقه؛ از جمله به کوه‌های سر به فلک کشیده سرزمین بربرستان اشاره می‌کند:

۱. سید عسکر موسوی در اینجا مرتکب دو اشتباه شده است؛ نخست آن‌که شاهنامه فردوسی را قدیمی‌ترین متن مکتوب فارسی ذکر می‌کند و دیگر آنکه نام هماوران را هماوران آورده است.

کس از خاک دست و عنان را ندید      ز گرد سپه کوه شد ناپدید  
به زخم اندر آمد همی فوج فوج      بر آنسان که برخیزد از آب موج  
چو گودرز گیتی بر آن‌گونه دید      ز کوهه عمود گران برکشید

گودرز به کمک نام‌آوران زبده و سپاهیان باتجربه خود به قلب سپاه بربر می‌زند و شاه نیز در پی او چنین می‌کند و بدین وسیله سپاه بربر به هم ریخته، هزیمت می‌شود:

بزد اسپ با نامداران هزار      ابا نیزه و تیر جوشن گذار  
برآویخت و بدرید قلب سپاه      دمان از پس او همی‌رفت شاه  
تو گفتی ز بربر سواری نماند      بگرد اندرون نیزه‌داری نماند

سپس بزرگان و ریش‌سفیدان بربر که جنگ را مغلوبه دیدند، از شهر خارج شده، خدمت کاووس شاه رسیدند:

به شهر اندرون هر که بُد سالخورد      چو برگشته دیدند باد نبرد  
همه پیش کاوس‌شاه آمدند      جگر خسته و با گناه آمدند  
که ما شاه را چاکر و بنده‌ایم      همان باز را گردن افکنده‌ایم  
به جای درم زر و گوهر دهیم      سپاسی به گنجور بر سر نهیم

کاووس شاه نیز آنان را بخشید و پس از گرفتن خراج، به سمت غرب و زابلستان حرکت کرد و یک ماه در نیمروز میهمان رستم بود و به شکار و خوشگذرانی پرداخت:

چو آمد از آن شهر بربر گذر      سوی کوه قاف آمد و باختر  
...      ...      ...      ...      ...  
سپه را سوی زابلستان کشید      به مهمانی پورِ دستان کشید

شاه در نیمروز بود که خبرهای نگران‌کننده مبنی بر طغیان تازیان حمیر یا عرب‌های ساکن یمن به او رسید. همچنین خبر رسید که شامیان و مصریان سر از اطاعت پیچیده، عکم مخالف برافراشته‌اند. بنابراین با تمام نیروی بری و بحری به سمت هاماوران و مصر و بربر لشکر کشید. از حرف «واوی» که فردوسی بین مصر و بربر به کار برده است و از فحوای داستان برمی‌آید که هر دو مکان یعنی مصر و بربر در سوی دیگر ایران واقع شده‌اند. در واقع کیکاووس برای انقیاد هاماوران، مصر و بربر از شرق ایران به سوی غرب ایران حرکت کرد.

چو شد کار گیتی بدین راستی	پدید آمد از تازیان کاستی
یکی با گهر بود و با گنج و کام	درفشی برافراخت از مصر و شام
ز کاوس‌کی روی برگاشتند	در کهتری خوار بگذاشتند
چو آمد به شاه جهان آگهی	که انباز دارد به شاهنشهی
بزد کوس و برداشت از نیمروز	شده شاد دل شاه گیتی فروز
سپه بر سپرها نبشتند نام	بجوشید شمشیرها در نیام
سپه را ز هامون به دریا کشید	بر آن سو کجا دشمن آمد پدید
...	...
همی راند تا در میان سه شهر	ز گیتی برین گونه جوینده بهر
به دست چپش مصر و بربر به راست	زره بر میانه بر آنسو که خواست
به پیش اندرون شهر هاماوران	به هر کشوری در سپاهی گران

طی نبردی بسیار سخت کیکاووس به کمک سرداران خود مانند بهرام، گرگین، طوس، گودرز، گیو و ... موفق می‌شود تا بر امیر هاماوران چیره شود و در عین حال مصر و شام را هم مغلوب کند. (همان)

نتیجه آن‌که بربرستان در شاهنامه فردوسی به دو خطه سرزمینی اشاره دارد: بربرستانی که در شرق خراسان قرار دارد و همان حدودی را در بر می‌گیرد که هزاره‌ها آن را به هزاره‌جات یا هزارستان اطلاق می‌کنند؛ و دیگر سرزمین‌هایی که در شمال غرب آفریقا واقع شده‌اند و محل زیست قبایل بربرند.

## جغرافیای تاریخی و پراکندگی جمعیت

متون تاریخی و اسناد و مدارک حاکی از آن است که منطقه هزاره‌جات در زمان‌های اخیر نیز به نام بربرستان شهره بوده است. ریاضی هروی در کتاب خود، *عین‌الوقایع*، هزاره‌جات را با عنوان بربرستان یاد می‌کند و حدود آن را شرح می‌دهد: «بربرستان مملکتی است در وسط افغانستان اتفاق افتاده. از طرف شرقی به کابل و غزنین و از سمت شمالی به ترکستان اُزبک، و از جانب جنوبی به قندهار و وزیرستان و از حد غربی به فراه و هرات محدود است و چندین ناحیه دارد.» (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۰۸)

سید ابوالحسن قندهاری که در سال ۱۲۸۶ق به‌عنوان سفیر دولت ایران به دربار امیر شیرعلی فرستاده شد، به وصف نواحی و مناطقی که در طول مسیر از آن‌ها عبور کرده، پرداخته است. از جمله این مناطق شهر بربر می‌باشد: «بربر، بر سر کوهی است که از پای آن، رودخانه می‌گذرد. راه آن منحصر است با آن‌که از آن رودخانه باید گذشت و بر آن کوه بالا رفت، و سر آن کوه زمین مسطحی است که آن شهر در آنجا ساخته شده، آثار قلعه و بناهای قدیمه آن هنوز باقی است.» (قندهاری، ۱۳۶۸: ۴۸) علامه دهخدا در شرح کلمه بربر می‌نویسد: «ایلات ساکن سر حد ایران و افغانستان را بدین نام خوانند.» (دهخدا، ۱۳۴۳: ۸۲۱ / ۱۰) آرمینیوس وامبری خاورشناس مشهور مجار که در نیمه دوم قرن نوزدهم به افغانستان سفر کرده است اشاره می‌کند که هزاره‌ها را در تمام خاک ایران بربری می‌نامند: «این قوم (هزاره‌ها) را در تمام خاک ایران بربری می‌نامند. این نام از شهر بربر گرفته شده که سابقاً در کوه‌های بین کابل و هرات واقع بوده است و حکایات مبالغه‌آمیزی از عظمت و جلال سابق آن تعریف می‌کنند.» (وامبری، ۱۳۳۷: ۱-۳۴۰)

قبایل هزاره ساکن ایران که به «خاوری» موسومند، قبل از نامیده شدن به این نام به بربر شهره بودند. نان بربری که در ایران پخت می‌شود یکی از نشانه‌های منشاء این قوم مهاجر به ایران می‌باشد که ابتدا در مشهد و سپس در اکثر نقاط ایران توسط آن‌ها رواج پیدا کرد. علامه دهخدا درباره این نان که در کابل توسط هزاره‌ها پخت می‌شود و به پنجه‌کش موسوم است چنین می‌نویسد: «نوعی نان ضخیم‌تر از انواع دیگر آن منسوب به بربر افغان، زیرا در اواخر عهد قاجاریه چندتن بربر آن را در تهران رواج دادند.» (دهخدا، ۱۳۴۳: ۸۲۳ / ۱۰) علاوه بر این موارد، می‌توان به بند بربر اشاره کرد. یکی از دریاچه‌های بامیان که در هزاره‌جات واقع است به این نام خوانده می‌شود و بر اساس افسانه‌ها توسط امام علی (ع) ساخته شده است. (شیروانی، بی‌تا: ۶۴۲ و موسوی، ۱۳۷۹: ۶۹)



از نام هزارستان در منابع تاریخی کمتر یاد شده است. برخی از نویسندگان هزاره بر این عقیده‌اند که نواحی غور یا غرجستان منطبق با هزاره‌جات می‌باشد. از جمله حسین نائل نویسنده هزاره معتقد است: «حدود هزاره‌جات در اوایل زمان با تفاوت‌هایی جزئی، همان حدود غرجستان سابق بود که از ساحات مرتفع مرکزی به جانب همواری‌ها و دامنه‌های شمال و جنوب و جنوب‌غرب امتداد می‌یافت و ساحتی با پهنای نسبتاً قابل توجه بود.» (نائل، ۱۳۷۲: ۴۳) غبار در تعیین حدود غور یا هزاره‌جات حالیه می‌نویسد: «غور یا پاروپامیس از ولایات مرکزی افغانستان بوده، شمالاً به ولایت باختر و جنوباً به ولایت زابل و سیستان، غرباً به ولایت آریانا و سیستان و شرقاً به ولایت زابل و گندهارا محدود و متصل است.» (غبار، ۱۳۷۸: ۱۴۵)

اصطخری در کتاب خود، مسالک و ممالک، به توصیف غرجستان و حدود آن می‌پردازد: «غرجستان دو شهر دارد: یکی نشین و یکی سورمین و هر دو چند دگر باشند. و از نشین برنج بسیار خیزد و از سورمین مویز بسیار خیزد. و از نشین تا دزه (دره) مرورود یک مرحله دارند و نشین بالای دزه است، و آب مرو از نشین به دزه و مروالرود آید. و از نشین تا سورمین یک مرحله.» (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۴)

ابن حوقل از غرجستان با نام «غرج‌الشار» یاد می‌کند و می‌نویسد: «غرج‌الشار دو شهر دارد، یکی بشین و دیگری سورمین و وسعت آن‌ها به یک اندازه است و سلطان آن دو شهر در هیچ‌یک از آن‌ها اقامت نمی‌کند و «شار» که این سرزمین به وی منسوب است، در قریه‌ای از جبل موسوم به بلیکان مقیم است. این سرزمین در گذشته ناحیه‌ای از کشور بزرگی موسوم به مملکت غرجه بود.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۷۸) یک قرن بعد از اصطخری و ابن‌حوقل؛ یعنی در قرن پنجم، مقدسی نیز همانند متقدمان خویش، غرجستان را در شمار سرزمین‌های شرقی خراسان می‌داند و به توصیف آن می‌پردازد. او در وجه تسمیه این سرزمین می‌نویسد: «غرج، کوه و شار، شاه است. پس معنی ترکیبی آن، کوهستان شاه است. عوام آن را غرجستان نامند. شاهان آنجا تا به امروز شار نامیده می‌شوند.» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲۵۱/ بخش دوم) همچنین مقدسی بامیان، یعنی جایی که امروزه مرکز اصلی هزارستان می‌باشد را منطقه‌ای جدا از غرجستان می‌داند. (همان: ۴۵۱) یعقوبی نیز در *البلدان* خویش، به تفکیک بامیان از غرجستان می‌پردازد و آن را از شهرهای طخارستان اول می‌داند. (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۶۵)

این مسئله بیانگر این مطلب است که قلمرو غرجستان قدیم با آنچه بعدها به هزارستان شهره گردید انطباق کامل ندارد، زیرا حدود کلی هزارستان بسیار وسیع‌تر از غرجستان سابق است. افزون

بر این، زمانی که دخالت حکام افغانستان خصوصاً امیر عبدالرحمن خان (۱۳۱۹-۱۲۹۷ق) را برای کاستن از حدود هزارستان به نفع پشتون‌ها در نظر بگیریم و حدود هزارستان را افزون‌تر از آنچه که هست بدانیم، پی می‌بریم که غرjestان فقط بخشی از سرزمین هزاره‌جات بوده است. امروزه غور نام ولایتی هزاره‌نشین می‌باشد که جمعیت هزاره در مناطق مختلف آن از جمله تیوره، سپابند، دولت‌یار، تگی تیمور، بره‌خانه، چغچران و ولسوالی (بخش) بزرگ لعل و سرچنگل زندگی می‌کنند. (لعلی، ۱۳۷۲: ۴۰ و موسوی، ۱۳۷۹: ۱۵)

### تبارشناسی

در مورد منشاء هزاره‌ها یعنی ساکنین هزاره‌جات نظریه‌های متفاوتی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

الف - هزاره‌ها جمعیتی بومی هستند: نظریه بومی بودن هزاره‌ها را اولین بار فریة فرانسوی در قرن نوزدهم به استناد گزارش‌های کتزیاس مورخ یونانی و شرحی که او درباره بعضی از قبایل ساکن در افغانستان مرکزی آورده است، عنوان کرد. فریه ادعا می‌کند که هزاره‌ها در واقع طوایفی هستند که در هنگام عبور اسکندر از هزارستان در این منطقه توطن داشته‌اند. (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۶۸ و موسوی، ۱۳۷۹: ۴۶۷)

عبدالحی حبیبی نویسنده مشهور افغان نیز طرفدار این نظریه است. وی با استناد به ضبط نام هوساله توسط «هیوان تسونگ» سیاح مشهور چینی که از سفر هند در سال ۶۴۴ م به تسوکوچه (آراکوزیا که همان زابل می‌باشد) باز می‌گشت مدعی است، هوساله که نامی چینی است همان اوزاله یونانی است که در جغرافیای بطلمیوس بدان اشاره شده است و بعدها به هزاره تبدیل شده است. او با شواهد زبان‌شناختی سعی دارد نظریه بومی بودن هزاره‌ها را ثابت کند.

(حبیبی، ۱۳۴۱: ۸۰ / شماره ۵)

ب - هزاره‌ها مغول‌تبارند: با آن‌که منشاء هزاره‌ها شناخته شده نیست اما بیشتر مؤلفان آن‌ها را از اخلاف مغولان و چنگیزخان می‌دانند. (توال، ۱۳۸۳: ۸۳) ابوالفضل دکنی صاحب *اکبرنامه*، قدیمی‌ترین نویسنده‌ای است که هزاره‌ها را مغول‌تبار می‌داند. وی در ضمن بابی که به نسب امیر تیمور اختصاص داده، این مطلب را ذکر می‌کند. او معتقد است که هزاره‌ها باقی‌مانده قشون مارین‌خان نواده چنگیزخان می‌باشند. (دکنی، ۱۳۷۲: ۱۲۴-۹۹ / ۱) پس از دکنی، آرمینیوس وامبری، مونت استوارت الفنستون و الکساندر بورنس مأموران انگلیسی که در قرن هجدهم در شرق ایران و

ماوراءالنهر مأموریت‌های خاصی داشته و با جامعه افغانی و هزاره‌ها ارتباط پیدا کردند، جزو اولین طرفداران این نظریه می‌باشند. بر اساس این نظریه، هزاره‌ها مغول‌هایی هستند که توسط چنگیزخان تا سرزمین‌های جنوبی آسیای میانه کوچانده شدند و یا بازماندگان سربازان مغول هستند که با ارتش چنگیزخان به افغانستان آمدند. این سربازان پس از اسکان به تدریج زبان، مذهب و فرهنگ ساکنان تاجیک این سرزمین را پذیرفته و منشاء مردمانی شدند که امروز به هزاره موسوم هستند. بارتولد معتقد است که: «بزرگترین و پرجمعیت‌ترین اقوام منطقه، هزاره‌ها هستند که هرچند فارسی‌زبانند اما در اصل از نژاد مغولان می‌باشند ... اسم آنان از واژه «هزار» گرفته شده که به جمع عربی هزاره‌جات می‌شود. مطیع ساختن این منطقه کوهستانی و فتح قلعه مستحکم غور، مستلزم سعی و تلاش فراوان مغولان بود. پس از پیروزی، سپاهیان مغول در آنجا استقرار یافتند. اینان اندک اندک زبان قوم مغلوب را پذیرفتند. ظاهراً بعدها واحدهای نظامی دیگر مغولی به اینان می‌پیوندند و در محل سکنی می‌گزینند و خود را به اسم رؤسا و بزرگان خود می‌خوانند. مثلاً می‌توان به اسم نکودری اشاره کرد که منسوب به قشون نکودر شاهزاده جغتای می‌باشد که در قرن ۱۳م به این نواحی آمدند. نکودر ابتدا در خدمت هلاکو فاتح ایران بود ولی بعداً به وی خیانت کرد.» (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۱۲)

استناد محققانی که هزاره‌ها را مغول‌تبار می‌دانند آنکا به شواهد زبان‌شناسی و چهره‌شناسی است. زبان هزاره‌ها، هزارگی است که نوعی گویش فارسی همراه با واژه‌ها و اصطلاحات مغولی فراوان می‌باشد. همچنین نام هزاره‌ها با ترجمه فارسی «مینگ» یا «مینگان» در زبان مغولی که به واحدهای هزار نفری سپاه مغول گفته می‌شد، در ارتباط است. بعضی از مکان‌های هزاره‌جات نیز نام‌هایی مغولی دارند. شباهت فیزیکی هزاره‌ها به مغولان از جمله استخوان‌بندی، حالت مو و پوست و چشم‌های کشیده آن‌ها انکارناپذیر است. از همه مهم‌تر این که هزاره‌ها نیز خود پذیرفته‌اند که تبار مغولی دارند و در گفتار خود برای توصیف کاری نیکو از واژه «مغول» استفاده می‌کنند.<sup>۲</sup> هزاره‌های ملی‌گرا نیز خود را مغول می‌دانند. «حزب مغول» و «تنظیم (سازمان) نسل نو هزاره مغول» که در

---

۲. والدین هزاره، تعبیر «مغول» را به عنوان یک صفت، به هنگام آموزش رفتاری فرزندان خود به کار می‌برند. به عنوان مثال: «اویچه، مغول بشی» (درست بنشین) یا «اویچه، مغول بخور!» (درست بخور). اصطلاح مغول در صحبت‌های روزمره هزاره‌ها به عنوان صفتی با مفهوم رفتار درست، با نزاکت و مؤدبانه به کار می‌رود و ضد آن «نامغول» است. این کاربرد برای همه هزاره‌ها یکسان است. (موسوی، ۱۳۷۹: ۵۱)

کویتۀ پاکستان و در اواخر دهه ۶۰ م توسط جوانان تحصیلکرده طرفدار تز مارکسیست و در عین حال ناسیونالیست تأسیس شد، گواه این مدعاست.<sup>۳</sup> (موسوی، ۱۳۷۹: ۳-۵۲)

ج - هزاره‌ها نژادی مختلط دارند: حبیبی می‌نویسد: «هزاره‌ها از زمان اسکندرکبیر در طول چند قرن با افغان‌ها همزیستی داشته‌اند.» (حبیبی، ۱۳۴۱: ۸۲ / شماره ۵) وی با نقل قول از فوشر و سنت مارتین، موردی را ذکر می‌کند که در آن هیوان تسونگ موقع همراهی با یکی از شاهان افغانستان در یکی از سفرهای جمع‌آوری مالیات در مرکز افغانستان و هنگام عبور از هزاره‌جات با شگفتی از ویژگی‌های فیزیکی خاص ساکنان آن با ظواهر چینی‌شان یاد می‌کند. به گفته فوشر، اسکندرکبیر (در حدود هزار سال قبل از تسونگ) هنگام عبور از کوه‌های مرکزی افغانستان، به مردمی برخورد می‌کند که برای او ناشناخته بودند. او آن‌ها را سرسخت‌تر از مردمانی توصیف کرد که تا آن زمان با آنان مواجه شده بود. (موسوی، ۱۳۷۹: ۴۸ و یزدانی، ۱۳۶۸: ۴) عده‌ای از خاورشناسان فرانسوی نیز ضمن تأیید این مطالب، به روایت هیوان تسونگ که چندین سده پس از اسکندر از هزاره‌جات عبور کرده می‌پردازند. آنان معتقدند که «وقتی مسافر مزبور (هیوان تسونگ) به اتفاق کاروان شاهی وارد هزاره‌جات می‌شود، هوای سرد و خلُق ناهنجار ساکنین را که حتی زبانشان با زبان همسایگان اختلاف داشت یادداشت می‌نماید و به همین طریق از قیافه چینی مآبی که امروز هم مردم این ناحیه دارند، تعجب می‌کند.» (فوشه و دیگران، ۱۳۴۶: ۴۳۹) سپس اضافه می‌کنند که: «همان‌طوری که مسافر انگلیسی «مور کرافت» که مستقیماً از «لاداخ» می‌آمده، وقتی به هزاره رسیده، اظهار نموده که در کوه‌های افغانستان همان مردمی را مشاهده نموده که در تبت شرقی دیده بود.» (همان: ۴۰-۴۳۹)

آیین بودایی قرن‌ها قبل از ورود اسلام به‌طور وسیع در افغانستان حاکم بوده است. «در عصر هیون تسنگ که اوایل ظهور اسلام باشد، آیین بودا، مذاهب و طرق متعدد داشته و تا هژده (هجده) مذهب در آن موجود بود. عموماً در افغانستان پیروان دو مذهب بودایی به نام مذهب کبیر و مذهب صغیر موجود بودند که هیون تسنگ پیروان آن‌ها را در نقاط مختلف نشان می‌دهد.» (حبیبی، ۱۳۶۸: ۷-۸) وجود معابد متعدد در افغانستان، از جمله معبد بامیان با دو مجسمه معروف آن که هیوان تسونگ به وصف آن پرداخته است، باعث جذب هزاران زائر چینی به افغانستان می‌شد. (همان: ۲۶) با توجه به این که بامیان و اطراف آن بخشی از امپراتوری کوشانی (۲۲۰-۲۴۰ م) بوده

۳. ظاهراً هزاره‌های ساکن پاکستان با انتساب خود به چنگیز درصددند تا در مقابل دیگر گروه‌های قومی پاکستان برای خود احترام و موقعیت اجتماعی مناسب کسب نمایند. خود آن‌ها نیز به این امر معترفند. بنگرید به (همان، ۱۹۶ و بهمنی قاجار، ۱۳۹۲: ۷-۲۳۴)

است، این نواحی به جایگاهی برای گسترش نژاد زرد تبدیل گردید. اگرچه امپراتوری کوشانی در ۲۲۰ م در شمال هندوکش از هم پاشید، اما کوشانیان تا سال ۴۲۵ م در جنوب هندوکش به فرمانروایی خود ادامه دادند. (غبار، ۱۳۶۸: ۶۷۹) «بودیسم در قرن سوم پیش از میلاد توسط راهبان بودایی تا نواحی جنوب کوه‌های هندوکش عرضه شده بود. با توجه به سکه‌های قدیمی پیدا شده در بامیان، نقاشی‌های روی دیوارهای معابد و اطراف تندیس‌های بودا، نقاشی‌های به جا مانده از زمان آخرین شاهان کوشانی و همچنین شکل فیزیکی تندیس‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که ساکنان این منطقه تا حدود ۲۳۰۰ سال پیش، دارای همان ترکیب فیزیکی صورت بوده‌اند که هزاره‌های امروز هستند.» (موسوی، ۱۳۷۹: ۶۷)

برخی از پژوهشگران تاریخ هزاره، علاوه بر تبار مغولی، معتقد به تبار ترکی نیز برای هزاره‌ها هستند. تیمورخانوف از جمله محققان روسی است که برای هزاره‌ها تبار ترکی - مغولی قائل است. او می‌نویسد: «هزاره‌ها عبارتند از اخلاف و فرزندان مهاجرین عسکری مغول‌ها و یا ترک مغول‌ها، که در مناطق فعلی هزاره‌جات توسط چنگیزخان و یا یکی از پیروان وی که در ایران و یا آسیای مرکزی حکومت می‌کردند، جایگزین گردیده بودند. اما ساکنین اصلی هزاره‌جات و یا «اوتوخشی» هزاره‌جات که پیش از حملات چنگیزخان و یا مغول‌ها برای اشغال مناطق مرکزی در آن می‌زیستند، در منشاء هزاره‌ها قطعاً سهم نبودند و یا جای بسیار کمی را اشغال می‌کردند. (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۷)

ریتراآلمانی نیز به تبار ترکی هزاره‌ها اشاره می‌کند. وی همچنین احتمال می‌دهد که این قوم به نژادی خاص و مشخص تعلق نداشته و شاخه‌ای از نژاد مغول نیز در آن‌ها راه یافته باشد. او همچنین به ایرانی بودن آن‌ها نیز اشاره می‌کند: «هزاره‌ها همان هزاره اردشیر هستند، یعنی همان نامی که در زبان زند<sup>۴</sup> به جنگجو و قهرمان اطلاق می‌شود.» (خانیکوف، ۱۳۶۵: ۶۰)

با بررسی جامعه هزاره به غیر از واژه‌های مغولی و ترکی، به انبوهی از واژگان و اصطلاحات ترکمن، تاجیک، ازبک و... برمی‌خوریم. سادات هزاره خود را هزاره نمی‌دانند بلکه معتقدند که آنان یک طایفه مستقل بوده و ریشه عربی دارند. آنان خود را از نسل رسول خدا (ص) می‌دانند. در واقع هزاره‌ها حاصل تألیف و امتزاج اقوام بومی با طوایف و تیره‌های قومی مختلف می‌باشند. در بین هزاره‌ها علاوه بر طوایفی از اقوام نامبرده، به قبایلی برمی‌خوریم که پشتون می‌باشند. ابدالی، نام

۴. زند در واقع تفسیر و گزارش اوستا به زبان پهلوی است.

یکی از قبایل مهم پشتون قندهار است که در عین حال به یکی از قبایل هزاره بهسود یعنی ابدال نیز اشاره دارد. (موسوی، ۱۳۷۹: ۷۲) علاوه بر این در اثر سیاست‌های امیر عبدالرحمن خان، سرزمین‌های هزاره مدت‌ها توسط پشتون‌های کوچی به اشغال درآمد. همچنین هزاره‌های بسیاری توسط سپاه عبدالرحمن به اسارت درآمدند که در بازارهای برده‌فروشی به بهای نازلی به سایر اقوام فروخته شدند. آمیزش فرهنگی با ازبک‌ها نیز در نتیجه ماهیت نامشخص حدود و مرزهایی صورت گرفت که نواحی هزاره‌نشین را از مناطق ازبک‌نشین جدا می‌کرد. این موضوع، به کثرت روابط خویشاوندی میان دو قوم انجامید که شباهت ظاهری نیز بر آن تأثیر داشت. وصلت میان اقوام گوناگون ساکن در یک منطقه، امری متداول و معمول می‌باشد که برای استحکام پیوندهای بین‌قبیله‌ای مورد تشویق نیز واقع شده است. این امر به‌ویژه در میان هزاره‌های بادغیس و دیگر مردمان شمال افغانستان رواج بیشتری داشته است. مناسبات دو قوم ازبک و هزاره، گاهی به نزاع‌های خونین نیز می‌انجامید. طی نیمه اول قرن نوزدهم این نزاع‌ها شدت پیدا کرد. «چنین وضعیتی، در عین حال که میان تمام قبایل افغانستان وجود داشت، به‌ویژه میان ازبک‌ها و هزاره‌ها شایع بود. قبیله پیروز همیشه اسیرانی از طرف مقابل می‌گرفت. این اسیران در بازارهای برده‌فروشان، مانند قندوز فروخته شده و برای تجارت به هند فرستاده می‌شدند یا با اسب‌های تاتارها معاوضه می‌گردید و یا به‌عنوان نیروی کار در مزارع و یا مستخدم در خانه خان به کار گرفته می‌شدند.» (همان: ۷۲-۳)

مهاجرت وسیع نژاد زرد یا نژاد بزرگ مغولی که از هزاران سال قبل به سمت جنوب و جنوب شرقی آسیا صورت گرفته است و حتی تحقیقاتی که امروزه نشان‌دهنده مهاجرت وسیع آنان به قاره آمریکا از طریق تنگه برینگ می‌باشد، می‌تواند به کلی انتساب هزاره‌ها را به گروه‌های محدودی از سربازانی که توسط چنگیزخان به هزاره‌جات گسیل گشتند را رد نماید. خاورشناسان فرانسوی به انتقاد از ابوالفضل دکنی و نویسندگانی که پس از او بدون تحقیقات کامل مطالب او را تکرار کرده‌اند، می‌نویسند: «چگونه یک فوج هزار نفره از لشکریان چنگیز در میان کوه‌های سخت به حال خود واگذاشته شده‌اند و چگونه ملتی را تشکیل داده‌اند؟ برای این که این مطلب را بتوانند تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیک کنند لازم دیده‌اند ابتدا ثابت کنند که این ناحیه تا قرن هفتم هجری غیرمسکون بوده است. ولی متأسفانه کاملاً بر عکس این مطلب به ثبوت رسیده است.» (فوشه و دیگران، ۱۳۴۶: ۴۳۹)

## پراکندگی جمعیتی

گرچه اکثریت هزاره‌ها در افغانستان مرکزی موسوم به «هزاره‌جات» به سر می‌برند اما امروزه این مردم در تمامی مناطق این کشور یافت می‌شوند. «نقشه افغانستان محدوده کاملاً مشخصی را به نام هزاره‌جات نشان نمی‌دهد؛ به طوری که مرز دقیقی بین این حوزه و مناطق اطراف آن نمی‌توان ترسیم کرد، اما عموماً چنین تلقی شده که هزاره‌جات سه ولایت مرکزی افغانستان: بامیان، ارزگان و غور و همچنین بخش‌هایی از ولایت هرات، فراه، قندهار، غزنی، پروان، بغلان، بلخ و بادغیس را در بر می‌گیرد.» (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۵) به طور دقیق‌تر می‌توان گفت که این قوم در استان‌های مرکزی افغانستان مانند بامیان، غزنی، وردک و ارزگان در اکثریت می‌باشند و در استان‌هایی چون غور، بلخ، بغلان، پروان، سمنگان و کابل حضوری چشمگیر دارند و علاوه بر این، در استان‌هایی چون هرات، فراه، تخار و بدخشان نیز مشغول زندگی هستند. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۸)

## نتیجه‌گیری

هزاره‌ها پس از پشتون‌ها و تاجیک‌ها، سومین جمعیت قومی افغانستان را تشکیل می‌دهند. آن‌ها عمدتاً در نواحی کوهستانی مرکزی افغانستان که هزارجات، هزارستان یا بربرستان خوانده می‌شود به سر می‌برند با این حال جمعیت کمتری از ایشان در تمامی مناطق این کشور زندگی می‌کنند. غالب هزاره‌ها شیعه دوازده امامی هستند اما در بین ایشان شیعیان اسماعیلی و افرادی با مذهب عامه هم مشاهده می‌شوند. زبان هزاره‌ها فارسی با گویش هزارگی است. در این زبان به غیر از واژه‌های فارسی، تعداد قابل توجهی از واژگان و اصطلاحات مغولی، ترکی، ترکمن، تاجیک، ازبک و سایر زبان‌ها و گویش‌های موجود در محدوده افغانستان وجود دارد. مطالعات تبارشناسی تاکنون نتوانسته است به تعیین نیای مشترکی برای جامعه هزاره نائل آید. شاید نتوان با وجود جنگ‌های متعدد، مهاجرت‌های وسیع و آمیختگی اقوام در طول تاریخ برای هیچ ملتی وحدت خونی و نژادی قائل شد. مهم این است که اقوام مختلفی که امروزه قوم هزاره را بوجود آورده‌اند با پذیرش زبان فارسی و مذهب تشیع، تحت تأثیر فرهنگ غنی ایرانی، از طرفی به همبستگی میان خود، و از طرف دیگر به همدلی با مردم ایران دست یافته‌اند.

## منابع و مأخذ

### الف. کتب و نشریات فارسی

۱. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. ۱۳۴۵، *صوره الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. ۱۳۴۷، *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. بارتولد، و. ۱۳۵۸، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور (طالبزاده)، تهران، انتشارات توس.
۴. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. ۱۳۷۰، *هزارستان*، تهران، انتشارات به نگار.
۵. بهمنی قاجار، محمد علی. ۱۳۹۲، *جایگاه سیاسی و اجتماعی شیعیان در افغانستان*، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
۶. توال، فرانسوا. ۱۳۸۳، *ژئوپولیتیک شیعه*، ترجمه کتابیون باصر، تهران، انتشارات ویستار.
۷. تیمورخانوف، ل. ۱۳۷۲، *تاریخ ملی هزاره ها*، مترجم عزیز طغیان، تهیه و تنظیم عزیزالله رحیمی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۸. حبیبی، عبدالحی. ۱۳۴۱، *آیا کلمه هزاره قدیمی تر است؟*، کابل، مجله آریانا (سال بیستم، شماره ۵).
۹. حبیبی، عبدالحی. ۱۳۶۳، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، تهران، دنیای کتاب.
۱۰. خانیکوف، نیکلای ولادیمیروویچ. ۱۳۶۵، *سفرنامه خانیکوف - گزارش سفر بخش جنوبی آسیای مرکزی*، مترجمان دکتر اقدس یغمائی و ابوالقاسم بیگناه، مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمائی، تهران، انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۱. خسروشاهی، سیدهادی. ۱۳۷۰، *نهضت های اسلامی افغانستان*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
۱۲. دکنی، شیخ ابوالفضل مبارک. ۱۳۷۲، *اکبرنامه*، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
۱۳. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۴۳، *لغت نامه*، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا.



۱۴. رشیدالدین فضل‌الله. بی‌تا، **جامع‌التواریخ** (در باب تاریخ غزنویان، دیالمه، آل‌بویه، آل‌سامان، آل‌سلجوق)، به سعی و اهتمام احمد آتش، تهران، دنیای کتاب.
۱۵. ریاضی‌هروی، محمدیوسف. ۱۳۶۹، **عین‌الوقایع**، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشاریزدی.
۱۶. زرگری‌نژاد، غلامحسین. ۱۳۸۰، **تکوین و تحول جامعه هزاره و فراز و نشیب‌های آن در مناسبات با حکومت‌های ایران در دوره صفوی**، تهران، کتاب‌ماه‌تاریخ و جغرافیا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (خرداد و تیر ماه ۱۳۸۰، شماره ۴۴ و ۴۵).
۱۷. شیروانی، زین‌العابدین. بی‌تا، **بستان‌السیاحه**، بی‌جا (چاپ سنگی).
۱۸. علی‌آبادی، علیرضا. ۱۳۸۲، **افغانستان**، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
۱۹. غبار، میرغلام محمد. ۱۳۷۸، **جغرافیای تاریخی افغانستان**، پشاور، مرکز نشراتی میوند و سبا کتابخانه.
۲۰. فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۴، **شاهنامه**، به تصحیح ژول‌مُل، تهران، انتشارات بهزاد.
۲۱. فرهنگ، سید محمدحسین. ۱۳۸۰، **جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان**، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۲. فوشه و بازن به همراه چندتن از خاورشناسان فرانسوی. ۱۳۴۶، **تمدن ایرانی**، ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۳. قبادیانی، ناصرخسرو. ۱۳۷۱، **دیوان اشعار**، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. قندهاری، سیدابوالحسن. ۱۳۶۸، **گزارش سفارت کابل**، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران، چاپ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۲۵. لسترنج. ۱۳۷۷، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. لعلی، علیداد. ۱۳۷۲، **سیری در هزاره‌جات**، قم، احسانی.
۲۷. مفتاح، الهامه. ۱۳۷۶، **جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۸. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۲۹. موسوی، سیدعسکر. ۱۳۷۹، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شغایی، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.
۳۰. نائل، حسین. ۱۳۷۲، سایه‌روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره (به ضمیمه میریزدان بخش، تألیف چالرس میسن، ترجمه محمداکرم گیزابی)، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۳۱. وامبری، آرمینیوس. ۱۳۳۷، سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۲. هانزن، کورت‌هاینریش. ۱۳۷۴، شاهنامه فردوسی - ساختار و قالب، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، نشر و پژوهش فرزانه‌روز.
۳۳. یزدانی، حسینعلی (حاج کاظم). ۱۳۶۸، دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، قم، احسانی.
۳۴. یعقوبی، ابن‌واضح. ۱۳۴۷، البلدان، ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ب. منابع لاتین

35. Hirth Friedrich and Rockhill , W.W : 1966, CHAU JU – KUA: HIS WORK ON THE CHINESE AND ARAB TRADE IN THE TWELFTH AND THIRTEENTH CENTURIES , New York: Paragon Book .

## **Hazaras of Afghanistan; genealogy and population dispersion**

Hossein Abdoli<sup>5</sup>

### **Abstract**

After Pashtuns and Tajiks, Hazaras are the third ethnic group of Afghanistan. They mainly live in the central mountainous region of the Afghanistan where it's called Hazarajat or Hazarestan, speaking Persian with Hazaragi accent and Shia is their main religion. There are many

---

<sup>5</sup> - Ph.D Student of History of Islam, University of Yadegar-e-Emam, Shahr-e-Rey, Iran.  
Email: abdoli828@gmail.com

theories about their origin; some researchers identify them as the native people of Hazarestan who lived there for centuries. Based on the linguistics and the physical appearance, others recognize them as Mongols decent.

The frequent wars and mass migrations convinced the others to the theory of mingling tribes and individuals. What makes the genealogy of Hazaras difficult is the effort of the poor minority of Hazaras for gaining an identity, though synthetic and fake, to make constructive interactions with other Afghani's tribes and finding adequate position in the power. The coming article is the study of the Hazaras' characteristics and their population dispersion.

**Key words:** Hazaras, Afghanistan, genealogy, population's characteristics